

آیا زمان داستان به سر آمده‌است؟



حمید نیسی

نویسنده‌ومنتقد

داستان نمرده است و حتی رو به موت هم نیست، زنده و پاینده و از آبرو و حیثیت فراوانی برخوردار است. داستان دارای ساده‌ترین و رساترین زبان ممکن است. زبان داستان برای لفاظی و برای حدیث نفس نیست. زبان تصویر می‌سازد و خواننده داستان را در برابر چشم‌هایش می‌بیند. نوشتن یعنی دیدن. علاقه بسیاری از نویسندگان حال حاضر که زمان حال را به کار می‌برند از همین جا ناشی می‌شود. آنها سعی می‌کنند با روایت زمان حال به تصویری بودن داستان کمک کنند. در داستان‌های جدید حتی اگر از گذشته روایتی گفته می‌شود گذشته‌ای است که با زمان حال پیوند خورده است.نویسنده داستان باخودش عهد می‌بندد که تا زمانی که زنده است به کار نویسندگی مشغول باشد چون فقط با نوشتن است که احساس راحتی فوق‌العاده‌ای می‌کند. نوشتن یک کار جدی است، کار خیلی خسته کننده‌ای است. نویسنده یک چیز مهم را یاد گرفته است و آن اینکه اگر جزئیاتی را در درون خودش برای مدت زیادی نگه دارد و استفاده‌ای از آن نکند، می‌پوسد و حرام می‌شود برای همین در کمترین زمان ممکن آن را روی کاغذ می‌آورد. نویسنده با نوشتن تسکینی برای اندوه فراهم می‌کند و جمله‌ها و آرا را آماده می‌کند. روزها و خانه‌های زندگی خودش، روزها و خانه‌های آدم‌هایی که با آنها سر و کار دارد، کتاب‌ها، تصویرها و اندیشه‌ها و گفت‌وگوها... همه این چیزها خوراک داستان هستند و این داستان در درون نویسنده رشد می‌کند.نویسنده وقتی داستانی در درونش دارد رشد می‌کند مثل زنی است که آبستن شده و شب‌ها توی رختخواب که دراز می‌کشد احساس می‌کند داستان با پاشنه‌های پای‌هایش به دیوارهای بدن او لگد می‌زند. نویسنده همه وجودش را در هر یک از کلمات و جملات داستانش بیرون می‌ریزد. نویسنده زمانی که داستان را شروع می‌کند به زیبایی موزای ترماپ می‌شود و با تکاپوی شخصیت‌های داستانش همذات می‌شود و درست تر اینکه خود شخصیت داستانش می‌شود.نویسنده با داستانش به قشر مخاطب بزرگ اجتماعی و به‌رو به‌رو شوند.از رهگذر تبادل و تعامل خواننده و داستان نویسنده ما معنا خلق می‌شود. همیشه و در بین نویسندگان بزرگ هم مشاهده شده است که تجربه ریتم داستان و کشش‌های شخصیت، ناخودآگاه بر ضربان قلب و ریتم تنفس خود نویسنده اثر می‌گذارد همانند اثر تنفس همیتگوی که در زمان نوشتن رمان «پیرمرد و دریا» با اینکه به دریا نرفته بود ولی آنقدر غرق شخصیت شده بود که دریا زده شد.

نویسنده داستان مثل یک عنکبوت عمل می‌کند.ابتدا یک نیش فلج کننده به مخاطب می‌زند(با آغاز داستان) و بعد با کندی و آرامش و به دور از هر هیجانی مخاطب را آرام آرام در تار‌های خود کلاف پیچ می‌کند (میانه داستان) و در کمال (یا در نهایت) مخاطب مثل شکار فلج شده شاهد ذره ذره تمام شدن خود است(پایان داستان). رولان باروت در تعریف داستان می‌گوید: «داستان، جمله‌ای است طولانی و هر جمله داستانی است کوتاه» آیا دوره داستان در تمام می‌ماند؟ انسان‌ها هیچ‌گاه از داستان بی‌نیاز نخواهند شد بلکه از داستان‌ها خیلی جنبه‌های عبرت انگیز و پندآموز را دریافت می‌کنند. همین داستان‌ها هستند که درس زندگی، یادگیری و تجربه بهتر زیستن را به انسان می‌آموزند. هیچ عصر و دوره‌ای نمی‌توانید پیدا کنید که داستانی در آن خلق نشده باشد.

خبر

اگر امینی در گذشت



اگر امینی، خبرنگار و مترجم در ۴۱ سالگی درگذشت. به گزارش ایسنا، این خبرنگار و مترجم که دو سال با بیماری سرطان دست و پنجه نرم می‌کرد، روز دوشنبه ۲۷ شهریور در بیمارستان از دنیا رفت.

پیکر امینی برای تشییع و تدفین به اصفهان منتقل و در بهشت رضوان به خاک سپرده خواهد شد.

اگر امینی، متولد سال ۱۳۴۱ در اصفهان و همسر سیمد آسیابانی (خبرنگار)، خبرنگار کتاب و ادبیات بود و مدتی در خبرگزاری‌های ایبنا و ایکنافعالیت می‌کرد و با روزنامه‌های تعادل و آرمان ملی همکاری داشت. پیش‌تر کتاب «زانی اعداد را می‌بیند» با ترجمه او منتشر شده است.

چهارشنبه

۲۹ • ۰۶ • ۱۴۰۲
شماره ۱۶۴۹
سال پنجم

۵۴ ربيع‌الاول ۱۴۴۵ / ۲۰ سپتامبر ۲۰۲۳

مزدک پنجه‌ای در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

شعر دیگر هنر اول نیست



متفان نویسی، به چالش کشیدن کلیشه‌هاست

آرمان ملی – مسعود اصغر نژاد بلوچی: گفت‌وگوی زیر محصول، تبادل پرسش و پاسخ پیرامون بحران کم مخاطب شدن شعر یا مزدک پنجه‌ای شاعر و روزنامه‌نگار است که در بازه زمانی دو هفته‌ای به طریق فضای مجازی انجام گرفت و چون شعر در روزگار کنونی جزء هنرهای مهجور به شمار می‌آید، برای برون‌شدنش از این وضعیت، نیازمند بررسی و آسیب‌شناسی است، چرا که به زعم برخی، شعر هنر مادر است و... پنجه‌ای معتقد است: «باید باور کنیم شعر دیگر هنر اول نیست. شاید هنر مادر باشد اما دیگر بر سایر هنرها سایه نمی‌اندازد» در ادامه، مشروح گفت‌وگو را از نظر می‌گذرانید.

◀ به عنوان شاعری که سعی کرده در آثارش نو آور باشد، آیا جز مخاطبان خاص، کسی به شعر شما توجه می‌کند؟ اگر ببیز بریم که شاعر برای مخاطب شعر نمی‌سراید، ولی در نهایت مصرف‌کننده ادبیات باید معلوم شود!

راستش بحران از مخاطب عام و خاص گذشته است، در این بلبشو که هر کس برای خودش بلندگویی دست گرفته، نمی‌توان انتظار شنیدن صداهای خلاق، اصیل و زیبا را داشت. مرز حقیقی و جعلی نامشخص است. در بین این همه مدعی ناموخته، تنها برخی از چهره‌های ادبی هستند که به واسطه ارتباطات رسانه‌ای توانسته‌اند، خود را به صفحات مطبوعات برسانند و شعرشان به لحاظ کارکردهای زیبایی‌شناسی ارزش توجه دارد. من تجربه شخصی خود را بیان می‌کنم. مردم به واسطه توسعه فضای مجازی، گرایش به تماشای فیلم و موزیک – ویدئو دارند. بنابراین وقتی که شعر به صورت ویدئو در فضای مجازی منتشر می‌شود، بازخورد‌ها بیشتر می‌شود و فرقی نمی‌کند؛ چرا که مخاطب عام و خاص به آن توجه نشان می‌دهند. درواقع عمل دیدن انجام می‌گیرد و چند نفری نظر خود را بیان می‌کنند، اما شعر برای پیشرفت نیازمند نقد حرفه‌ای است که به لحاظ ساختار و بی‌حصولگی مخاطب، جایگاه آن نیز در فضای مجازی نیست. بنابراین – این مهم که باید توسط مطبوعات انجام گیرد، مغفول مانده‌است. حال شاید بپرسید کدام مطبوعات حرفه‌ای و تخصصی؟ من هم یکی دو تا را بیشتر سراغ ندارم، که تخصصاً در راستای ادبیات کار می‌کنند. البته همان‌ها هم نقشی در جریان‌سازی ادبیات ندارند. صرفاً ثبت‌کننده و انعکاس دهنده وضعیت هستند. انتشار اشعار شاعران مختلف در مطبوعات، یک امر لازم و ضروری است؛ چراکه بدین طریق با گونه‌های مختلف شعری یک‌دیگر آشنا می‌شویم، اما به هر حال پرداختن به نقد جدی کتاب‌های شعر و جریان‌های شعری، وظیفه مطبوعات تخصصی است که این دست مطبوعات کمتر به آن توجه می‌کنند. در واقع در حال حاضر آنچه شاید به این بلبشو کمک کند، نشریات حرفه‌ای و تخصصی ادبیات است که الک در دست بگیرند و غریبال کنند.

◀ مخاطب، ادبیات بعد از نیما را به رسمیت نمی‌شناسد و تاکید بر شکل کلاسیک شعر دارند، همین مسأله موجب شده که مخاطبان عام به نیما مراجعه نکنند. چرا که می‌گفتند زبان سخت نیما را کسی نمی‌فهمد. بسیار خُب؛ مگر مخاطب عام، قصاید خاقانی را می‌فهمد؟ همان‌گونه که به شرح قصاید سنایی و خاقانی پرداخته می‌شود، می‌توانستیم نیما را نیز تشریح کنیم تا به امروز شعر برسیم. اما نپذیرفتن شویایی زبان و قبول نداشتن انقلاب ادبی نیما موجب شده که مخاطب و مردم از شعر حذف شوند. نظر شما چیست؟

ببینید؛ باید باور کنیم شعر دیگر هنر اول نیست. شاید هنر مادر باشد اما دیگر بر سایر هنرها سایه نمی‌اندازد. اکنون سال‌هاست که صنعت سینما جای باقی هنرها را گرفته است؛ چرا که اثرگذاری بیشتری دارد. من بر اساس بر‌خوردهایم با برخی از شاعران به این نتیجه رسیدم که برخی‌شان کتاب نمی‌خرند. حالا چه برسد به کتاب شعر! اگر مجله‌ای، شعر، یادداشت و مصاحبه‌شان را چاپ کند، آن را می‌خرند. همین‌طور درباره کتاب؛ اگر کسی به آن‌ها کتاب هدیه دهد، آن را می‌خوانند. شاید عجیب باشد اما واقعی است. همین چند وقت پیش در گروه تلگرامی شعر فارسی گیلان، خانمی از من خواست تا ۵ شعر از مجموعه شعر کيفرخواست را در آنجا به اشتراک بگذارم، اگر از شعرها خوشش آمد، تهیه کند. درحالی که من خودم؛ مثلاً شعر شاعران جدی و حرفه‌ای را همیشه خریدم. بنابراین من یک چیز را پذیرفته‌ام که همین – ۲۰۰۰ مخاطب را داشته باشم، راستش غیر حرفه‌ای‌هایش خیلی بیشتر توجه نشان داده و ابراز نظر کرده‌اند تا حرفه‌ای‌ها. خدارا شکر منتقد حرفه‌ای هم آنقدرها نداریم که روی ذائقه مخاطب اثر بگذارد. به‌نظرم باز مردم عادی بیشتر به شعر توجه می‌کنند و کتاب شعر می‌خرند تا مخاطبان حرفه‌ای شعر.

◀ اگر مردم عادی شعر می‌خوانند، چرا کتاب‌های شعر در تیراژ ۲۰۰ و ۳۰۰ نسخه هم فروش نمی‌رود؟ حال غیریم که فروخته بشوند. از این همه مخاطب جدی شعر خوان، چرا همچنان بر داشت‌های دم دستی ارائه می‌شود؟ کما اینکه تنها در برخی دانشگاه‌ها به مسأله شعر بعد از نیما توجه شده‌است.

گفتم که مردم عادی همین دوست – سیصد نسخه را



کنید، می‌بینید جامعه هنری ایران در همه ابعاد دچار تحول شده بود و این تحول ناشی از گشایش سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی بود. مدبرانی روی کار آمدند که معنای مدرنیته را درک کرده بودند و زمانی که گفتمان تغییر کرد، عملاً شاهد شکوفایی ادبیات، خاصه شعر نیز شدیم؛ و چه جریان‌ها و نوآوری‌هایی به وجود آمد که پس از الک شدن، دیدیم که به نفع شاعر، مخاطب و فرهنگ بود! همه این دستاوردها به ما در تفسیر و بررسی تاریخ شعر معاصر کمک می‌کند. تعدد مطبوعات منجر به ایجاد پایگاه‌های مختلف گفت‌وگو محور شد و هر جریان فکری به توسط رسانه سعی در ایجاد تغییر در نگرش جامعه داشت و پس از این تضارب آرا بود که زیبایی‌شناسی و نگرش سیاسی، فرهنگی، اجتماعی جامعه تغییر کرد و این متفاوت نگرستن، موجب مطالبه‌گری و نوجویی شد. حال اینکه چه قدر به کیفیت رسید یا خیر، موضوع دیگری است.

◀ در سال‌های اخیر نظر به‌ها و تئوری‌هایی مطرح شد که مطابق با آن‌ها، شاعر در زمان اثر خُب به مخاطب نمی‌اندیشد. برش نخست این است که پس به چه می‌اندیشد؟ و اگر به یو یایی زبان و تحول شعر در زمان نظر دارد، باید بر سیده شود که آیا باز هم در نهایت به مصرف‌کننده می‌اندیشد؟

من فکر می‌کنم شما ماجرا را خیلی سخت می‌کنید! اینکه شاعر در زمان اثر خُب به مخاطب نمی‌اندیشد، یک عبارت ساده است که در خود از مبانی زیبایی‌شناسی و فلسفی بر‌خوردار است. در واقع منطوق این جمله، یک مفهوم سلیبی را به ذهن متبادر نمی‌سازد؛ چرا که وقتی شاعر بر اساس چیزی که از قبل به دست آورده، اقدام به نوشتن می‌کند، امری زیبا را که محصول یک فرآیند زیستی طولانی است، در لحظه خلق می‌کند؛ یعنی اینگونه نیست که من تصمیم بگیرم این شعر را برای قشر کارگر بنویسم یا فقط برای شاعران بنویسم. تصمیم در من ذاتی و نهادینه شده است. هنگام سرایش شما فقط به آفریدن فکر می‌کنید، مانند مادری که هنگام زایمان طبیعی، فقط به خارج شده حمل از جسم فکر می‌کند، نامگذاری اتفاقی است که پیش از این زایش با بعد از آن اتفاق می‌افتد. به‌نظرم این وضعیت، محصول یک خرجه طبیعی است. نباید انسان را فدای اصل کرد. پس، من هنگام سرایش اثر چیزی را می‌نویسم که قبلاً در من شکل گرفته است، من پیش‌تر تمرین‌های ذهنی را انجام داده‌ام، بارها سوژه در من زیست کرده است، به عبارتی شکل خود را در ذهن شاعر، پیدا کرده است و بخشی از آن به بیرون پرت شده است، باقی قضایانیز بعد از سرایش، اتفاق می‌افتد و بر اثر تجربه، شاعر سراغ ویرایش و روتوش اثر می‌رود تا شعر را به اصطلاح از زواید و هر چه آلاینده‌گی و نا‌زیبایی است، پاکوده کند. به‌نظرم این تمام‌کنشگری یک شاعر از زمان خلق تا مرتبه رسیدن به مصرف است.

◀ در فرهنگ گونه‌های نوپدید در شعر معاصر فارسی نوشته دکتر بهمن ساکی، شاهد ظهور و افول برخی از گونه‌های شعری بوده‌ایم و چه‌بسا خواهیم بود. اما اعتماد به نفس نظر به پردازان شعر در ذیل ارائه «گونه» به اندازه‌ای است که انگار تاریخ ادبیات را از خاطر برده‌اند؛ آغاز ادبیات و گونه شعری را از خودشان فرض نموده‌اند! این موضوع آیا در سر درگمی مخاطب نقشی داشته است؟

نمی‌دانم این جمله از کیست؛ اگر همه مثل هم فکر کنند، گویی کسی فکر نکرده است. خاصیت و ذات تجربه‌گرایی، آوانگار دیسیم، نوجویی و هر متفان نویسی‌ای به چالش کشیدن، کلیشه‌هاست. ادبیات خود را در وضعیت تجربه‌های نوظهور، بازیابی می‌کند و هر شاخه، جوانان‌ای است به سوی بهار شدن! حتی اگر به‌نظر ما هیچکدام از این نحل‌ها نیک فرجام نباشند، باز هم فضای گفت‌وگویی نویی را فراهم می‌کنند که در پس آن، گونه‌ای شکل می‌گیرد که موجب تحول در نگرش و زیبایی‌شناسی می‌شود. یادم است آن اوایل که شاعران موسوم به دهه هفتاد قلم کرده بودند، بسیاری مواضع تنگ‌نظرانه می‌گرفتند؛ اما حالا که ۲۰ و اندی سال گذشته، می‌بینیم بسیاری از این جریان‌ها که فاقد پایگاه اندیشگانی بودند، پس زده شدند و برخی همچنان به قوت خود ادامه می‌دهند، و بانی ایجاد شاخه‌های دیگر شدند. شاید بگویید خیلی از اینها باز تولید همان تجربیات گذشته هستند، یا اینکه هیچگاه به اجتماع نرسیده و فردی مانده‌اند، من می‌گویم هیچ‌اشکالی ندارد، به نفع ادبیات است. هر چه این گپ‌وگفت‌ها بیشتر شود، دموکراسی بیشتری شکل می‌گیرد و می‌توان توجه بسیاری را سلباق را در پس این نوجویی‌ها جلب کرد. حتی اگر با شما و بسیاری موافق باشم که نیمی از این، گونه‌ها فقط برای عرض اندام و خودنمایی موفقی قد علم کردند و فاقد مبانی تئوریک هستند، اما طی همان دوره کوتاه، موجب شدند تا ثانیه‌ای به این موجودات عجیب نگاه کنیم و بر تجربه زیستی ما افزوده شده است.

آرمان ملی

ادبیات

نگاه

این برف چهار فصل

نگاهی به رمان «برف»، نوشته اورهان پاموک



حبیب پیریاری

نویسنده‌ومنتقد

در میان آثار اورهان پاموک، «برف» به دلیل ابعاد صریح سیاسی – اجتماعی‌اش اثر منحصربه‌فردی است. این رمان به‌تازگی و با ترجمه‌ای جدید توسط نشر «نون» منتشر شده است. «برف» روایت حضور چندروزه شاعر و روزنامه‌نگاری به‌نام کشمکش در شهری به نام «کارس» است که خبری مهم تمام آن را در بربر گرفته است: ایپدیمی خودکشی. خودکشی دخترانی که در تنگنای پذیرفتن پاپس زدن جبری که بر آن‌ها تحمیل شده‌است، مرگ را برگزیده‌اند. «کا» به وطن خود بازگشته است و خیلی‌زود از زاوی مشاهده‌گر به‌راوی مداخله‌گری تبدیل می‌شود که گریزی از خندانده‌اند. «کا»: آلمان به ترکیه برمی‌گردد و بی‌درنگ در متن حوادث این شهر بر تشویش قرار می‌گیرد: عاشق می‌شود، عاشق دختری به نام «پیک» که زیبایی و شخصیتش هر مردی را مسحور می‌کند، پس از مدت‌ها شعر می‌سراید، درگیر بحث با افراطی‌ها می‌شود و دست‌آخر... رمان به اندازه زمان کوتاه حضور «کا» در «کارس»، شباناک و برکش است. شخصیت‌های داستان که هر یک نماینده طیفی از جامعه‌اند، برای خواننده ملموس و باورپذیرند. بستر فرهنگی نزدیک ایران و ترکیه، رمان را برای خواننده ایرانی جذاب‌تر می‌کند. میان شخصیت‌های رمان کشمکش‌ها و بحث‌هایی در جریان است. بحث بر سر خداپاوری و اتنسیسم، اسلامگرایی افراطی، تحمیل باورها و عقاید، روشنفکری و روشنفکر مآبی، عقب‌ماندگی و تبحر از سویی و غرب‌گرایی و آثارش از دیگری سو، کشمکش و دوبخشی شدن جامعه بر سر باورهایی که حاکمیت و قانون تنها در یک سوی آن ایستاده است و پاموک نویسنده‌ای است که می‌داند چگونه همه این تضادها و کشمکش‌ها را در دل داستانی گیرا و البته تکنیکی برای خواننده عرضه کند. رویکرد نویسنده در بعد تکنیکی داستان در ساحت شخصیت‌پردازی می‌تواند راهگشای فهم و کشف نگاه او نسبت به مسائل مطرح‌شده در داستان باشد. حق با چه کسی است؟ آن‌ها که آزادی و اختیار را می‌خواهند یا آن‌ها که خواستار تداوم احترام‌به سنت‌های فرهنگی هستند؟ آن‌ها که میل به تجدد و نوگرایی دارند یا آن‌ها که باغرب‌گرایی بمقتون مفهومی وابسته به خودفروختگی، مخالفانند؟ نقش پاموک در برقراری نظمی برای فهم حقیقت، نقشی تعیین‌کننده است. نویسنده جهت‌گیری قطعی خود را تنها در پس تحلیل متن به خواننده ارائه می‌دهد، نه در سطح متن. شخصیت‌های رمان سیاه‌وسفیدنیستند. آدم‌های خوب‌قصد هم نقاط ضعفی دارند و از سوی دیگر، حتی از آن‌ها که افراطی‌ترین عقاید را داشته‌اند، ممکن است ابعادی عاطفی و انسانی را بباییم، برای همین است که اگر ماندن شخصیت اصلی رمان، روزنامه‌نگار و شاعری که به موطن خود بازمی‌گردد، بتوانیم از نگاهی بیرونی و غیرمتعصب به پدیده‌های رمان نگاه کنیم، ما هم در تشویش و هیاهوی آدم‌ها بر سر مسائلی که هر کدام خود را محق می‌داند، دست‌آخر دچار همان حس تنهایی شویم. و «برف» در انتقال این حس تنهایی شعر از تحمل تماشای خشونت‌ها و عدم پذیرش دیدگران، رمان موفقی است. همراه شخصیت «کا» به برفی که در شهری می‌پارد می‌نگریم؛ تمثیلی از حقیقت اصلی: تنهایی آدمی در هیاهوی خشونت‌طلبی‌ها.

«برف» زمانی پرکشش و ماجراجمور و درعین حال، فنی و شگردمجمور است. زمان و زاویه دید در داستان شکل سیالی دارند و خواننده مدام در تغییر کانون زمان و زاویه دید اثر قرار می‌گیرد تا آنجا که موش‌شخص «کا» در پایان اثر کاملاً به اول‌شخصی مستندگونه بدل می‌شود. پاموک – بله، خود اورهان پاموک – وارد قصه می‌شود و شخصیت‌های قصه را به‌هم‌شابه انسان‌هایی کاملاً واقعی، حتی واقعی‌تر از آنچه بیشتر در رمان خواننده‌ایم، ملاقات می‌کند... حتی پاموک هم عاشق می‌شود.

در بخش پایانی رمان، وقتی اورهان پاموک با نام خود به عنوان یک شخصیت وارد رمان می‌شود، داستان جنبه‌ای فراداستانی می‌گیرد. پاموک به شهر کارس می‌رود؛ نویسنده‌ای سراغ شخصیت‌ها و مکان داستانش می‌رود، با آن‌ها که هنوز زنده‌اند گفت‌وگو می‌کند و از آن‌ها که دیگری زنده نیستند سراغ می‌گیرد. قصه هنوز ادامه دارد و از نفس نمی‌افتد، اما جنبه دراماتیک متن گرایش را به یک پرداخت مستندگونه می‌دهد.

ترجمه عارف جمیدان حرکت آگاهانه‌ای میان چند خط و دستورالعمل است. روح زبانی اثر حفظ شده است؛ جملاتی که در دل یک‌دیگر فرو رفته‌اند، فعل جمله‌ای به خواندن چند جمله موکول می‌شود... ترجمه از واهمه قضاوت احتمالی، شگردهای زبانی پاموک را از متن حذف نکرده و دست‌به‌ساده‌سازی جملات نکرده است (کاری که در برخی ترجمه‌های پاموک در ایران اتفاق افتاده). واژه‌گزینی‌های ترجمه‌نیز حرکتی میان دو سطح روان‌بودن متن و درعین‌حال، حفظ بستر ادبی و تاریخی آن بوده است. نتیجه کار، نثری است که در عین خوش‌خوانی، واژگانی دارد که بافت تاریخی و کیفیت زبانی متن را زنده‌نگه می‌دارد. مترجم در این اثر نه زبان اثر را بیش‌از حد ساده‌سازی کرده و نه فریفته و سوسه زبان‌بازی یا شاعرمانی شده است. درحقیقت، کیفیت ادبی متن معطوف به برگردان صحیح بافت زبانی و بستر تاریخی آن بوده است. «برف» تنها یک‌قصه نیست؛ روایت زنده‌ای است از جامعه‌ای درگیر تصعب و در حال پوست‌اندازی. عرضه تقلیل سنت و مدرنیته، با تمام زیبایی‌ها و بی‌رحمی‌هایش. «برف» روایتگر کشمکش‌هایی است که مردمان کشورهای بسیاری، درگیر آن بوده‌وهستند. کشمکش‌هایی که در بسیاری اوقات، به‌قیمت جان آدمیان بر سر تفاوت عقایدشان تمام شده‌است. این برف، روایت‌هر روز زندگی این مردمان است؛ روایتی چهارفصل.

